

لَقَدْ كَانَ فِي يُوسُفَ وَإِخْوَتِهِ آيَاتٍ لِّلسَّائِلِينَ (۷) إِذْ قَالُوا لِيُوسُفُ وَأَخُوهُ أَحَبُّ إِلَيْنَا مِمَّا نَحْنُ عُصْبَةٌ إِنَّ أَبَانَا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ (۸) افْتُلُوا يُوسُفَ أَوْ اطْرَحُوهُ أَرْضًا يَخْلُ لَكُمْ وَجْهُ أَبِيكُمْ وَتَكُونُوا مِن بَعْدِهِ قَوْمًا صَالِحِينَ (۹) قَالَ قَائِلٌ مِّنْهُمْ لَا تَقْتُلُوا يُوسُفَ وَأَلْقُوهُ فِي غِيَابَتِ الْجُبِّ يَلْتَقِطُهُ بَعْضُ السَّيَّارَةِ إِن كُنْتُمْ فَاعِلِينَ (۱۰) قَالُوا يَا أَبَانَا مَا لَكَ لَا تَأْمَنَّا عَلَى يُوسُفَ وَإِنَّا لَهُ لَنَاصِحُونَ (۱۱) أَرْسَلَهُ مَعَنَا غَدًا يَرْتَعُ وَيَلْعَبُ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ (۱۲) قَالَ إِنِّي لَيَحْزُنُنِي أَنَّ تَذْهَبُوا بِهِ وَأَخَافُ أَنْ يَأْكُلَهُ الذِّئْبُ وَأَنْتُمْ عَنْهُ غَافِلُونَ (۱۳) قَالُوا لَئِنْ أَكَلَهُ الذِّئْبُ وَنَحْنُ عُصْبَةٌ إِنَّا إِذًا لَّخَاسِرُونَ (۱۴) فَلَمَّا ذَهَبُوا بِهِ وَاجْمَعُوا أَنْ يَجْعَلُوهُ فِي غِيَابَتِ الْجُبِّ وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِ لَتُنَبِّئَنَّهُمْ بِأَمْرِهِمْ هَذَا وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ (۱۵)

برادران یوسف در جمع خصوصی‌شان نقشه‌ای کشیدند برای سر به نیست کردن حضرت یوسف و طرح این بود که یا **افْتُلُوا يُوسُفَ** بکشیدش، یا **أَوْ اطْرَحُوهُ أَرْضًا يَخْلُ لَكُمْ وَجْهُ أَبِيكُمْ** طرح به معنی دور انداختن است. یا این که او را بیندازید به زمینی<sup>۱</sup> تا وجه پدرتان به سمت شما خالی شود **وَتَكُونُوا مِن بَعْدِهِ قَوْمًا صَالِحِينَ**.

### عدالت در ابراز محبت!

در انتهای جلسه پیش نکته‌ای عرض کردیم که منشأ یکسری سؤال شد. آن چیزی که راجع به عاطفه پدری یا مادری که ابراز می‌شود گفتیم و در نگاه دینی بسیار عمیق‌تر هم هست، سؤال شد که چرا ابراز این عاطفه به حضرت یوسف بیشتر بود؟ ببینید اگر این ملاک داشته باشد اشکال ندارد. اگر کسی یک بچه‌اش را بیش از بچه‌های دیگر دوست داشته باشد با ملاک نه تنها اشکال ندارد بلکه اگر ابراز محبتش را کمتر از **استحقاق** او انجام بدهد، دارد ظلم می‌کند. یک فرزند درس و اخلاقش خوب است و یک فرزند عاصی، آیا این دو را یک جور باید تحویل گرفت؟ اتفاقاً اگر یک جور تحویل بگیرید، **ظلم** است!

---

<sup>۱</sup>. ارضاً نکره است و به معنی یک سرزمین دورافتاده ناشناخته

لذا وقتی محبت به حضرت یوسف ملاک دارد و مورد اعتراض برادران هم واقع شده است، این اشکالی به یعقوب نیست؛ به خاطر این که او با ملاک دارد یکی از بچه‌هایش را تحویل می‌گیرد. گذشته از این که یوسف و بنیامین مادر ندارند و کوچکتر از بقیه هم هستند، شاید لازم است بیشتر تفقد بشوند، ولی اگر کسی بچه‌ای مثل یوسف داشته باشد، باید هم بیشتر تحویل بگیرد و به هر جهت دنیا این جور است که این منشأ حسادت می‌شود. کارهای دنیا این مدلی است. از این طرف باید کارهای خوب و درست انجام بدهید و از آن طرف آفت دارد.

### تشکر در برابر انجام وظیفه

بعضی از این طرف بام می‌افتند مثلاً کسی که ایستاده برای هیئت امام حسین جمع می‌کند، او باید از کسانی که صدقه می‌دهند تشکر کند. نباید بگوید اگر دادی مگر به من دادی؟ این تشکر کردن هم عاطفه است و هم ادب! خدا به پیغمبرش می‌گوید: **خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا وَصَلِّ عَلَيْهِمْ إِنَّ صَلَاتَكَ سَكَنٌ لَهُمْ** (توبه: ۱۰۳)؛ برو از آن‌ها صدقات را جمع بکن **وَصَلِّ عَلَيْهِمْ**؛ و دعایشان کن؛ **إِنَّ صَلَاتَكَ سَكَنٌ لَهُمْ**؛ همین دعای تو مایه آرامش آن‌هاست. به استناد این آیه مراجع از کسی که خمس پرداخت می‌کنند باید تشکر کنند. این جمله من لم یشکر المخلوق لم یشکر الخالق، که خیلی هم باب شده، روایت نیست اما جمله خوبی است. روایت به همین مضمون داریم: **مَنْ لَمْ يَشْكُرِ الْمُنْعِمَ مِنَ الْمَخْلُوقِينَ لَمْ يَشْكُرِ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ**.

کسی که دارد وظیفه‌اش را انجام می‌دهد، تو از این طرف باید تشکر کنی ولو این که ایشان دارد وظیفه‌اش را انجام می‌دهد و به تو هیچ نفعی نمی‌رساند.

### هر که انسان تر عطوف تر

به هر جهت در تشکر کردن، هدیه دادن، جایزه دادن اگر ملاک برتری وجود داشته باشد اشکالی ندارد.

نکته دیگر این که این عاطفه پدری و فرزندى فقط از آن طرف نیست. وقتی پیامبر در مرگ پسرشان ابراهیم گریه کردند، مورد اعتراض واقع شدند گفتند: **تَدْمَعُ الْعَيْنُ وَتَحْزَنُ الْقَلْبُ وَلَا نَقُولُ مَا يُسْخِطُ رَبَّنَا؛** چشم گریه می کند و دل حزین است ولی ما چیزی نمی گوئیم که مورد سخط خدا شود. این ها عاطفه است و این چیزی انسانی است و هر که کمتر دارد از انسانیت کمتر دارد و هر که در **مراتب انسانی بالاتر** می رود عاطفه اش **بیشتر می شود**. حتی از آن طرف داریم که خدا به یحیی می گوید: **يَا يَحْيَى خُذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ وَأْتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا** (مریم: ۱۲)؛ این کتاب را به قوت بگیر و او کودک بود به او حکم دادیم. می شود آدم بچه باشد و از خدا حکم و حکمت بگیرد. درست در آیه بعد دارد **وَحَنَانًا مِّنْ لَّدُنَّا وَزَكَاةً وَكَانَ تَقِيًّا؛** ما به او یک مهربانی دادیم.

## گریه بر فراق یاران

امام حسن مجتبی دارند رحلت می کنند، در بستر به گریه می افتند. از ایشان می پرسند: شما دیگر چرا؟ شما که اینقدر حج با پای پیاده رفته اید؟ چند بار کل زندگی تان را بین فقرا قسمت کرده اید؟ می گویند **هُوَلِ الْمُطَّلَعِ؛** یکی به خاطر هول سرایشی قبر **وَفِرَاقِ الْأَحِبَّةِ؛** و این که دارم از دوستان جدا می شوم. بالاخره این گعده ها و این مسافرت جهادی ها را چکار کنم؟ می دانید که میت نگران دوستان خودش است در آیه داریم: **وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قَاتَلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزُقُونَ \* فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَيَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ (آل عمران: ۱۷۰-۱۶۹)؛** این شهدا خودشان خوشحال اند و چون نگران رزمنده های دیگری هستند که شهید نشده اند که آخر و عاقبتشان چه می شود؟ این ها نگران ایمان آن هاینند. راجع به آن ها به اینان بشارت می دهند که شما نگران آن ها نباشید. **أَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ؛** آن ها طوری شان نیست.

این که اشکال می کنند که کسانی مثل نوح در قیامت راجع به بچه شان چه حالی دارند؟ روایت هست که از یادشان می برند که بچه داشته اند و الا بهشت برایشان جهنم می شود. خود این حالت برای آدم عطوف که من در بهشتم و بچه ام، پاره تنم در جهنم، خودش جهنم است.

## تصویر یک خانواده شکوهمند در قرآن و روایت!

باز تأکید می‌کنم که این **عاطفه** را با **ضعف نفس** قاطی نکنید. اگر کسی از کنار فقر فقرا به راحتی می‌گذرد و هیچ دلش نمی‌لرزد، ولی یک مرغ جلویش بکشند دلش می‌لرزد، این ضعف نفس دارد نه عاطفه! البته یک عاطفه‌ای مطلوب است که همراه با یک نوع معرفت باشد. روایت بلندی در کافی داریم که در جریان ذبح حضرت اسماعیل، شیطان به صورت پیرمرد بدقواره‌ای سراغ حضرت ابراهیم می‌آید و حضرت به او توجهی نمی‌کنند و می‌رود سراغ مادر اسماعیل و **نَعَتْ نَعْتَ اِبْرَاهِيمَ** و شروع می‌کند حضرت ابراهیم را توصیف می‌کند که پیرمردی را در جمره وسطی دیدیم و با پرسش و مادر اسماعیل می‌گوید: بله آن‌ها شوهر و پسر هستند. بعد شیطان می‌گوید من دیدم چاقو به گردن آن پسر گذاشته! جواب می‌دهد: شوهر من چنین کاری نمی‌کند! شیطان می‌گوید: به تمام مقدسات قسم همین داشت پسر را ذبح می‌کرد! پرسید: چرا این کار را می‌کرد؟ گفت: فکر کرده خدا به او دستور داده که برو پسر را ذبح کن! جواب داد: **فَحَقَّ لَهُ أَنْ يُطِيعَ رَبَّهُ**؛ اگر این است که حق دارد دستور پروردگارش را گوش بدهد. این قسمت معرفتی این زن و بعد بدو می‌رود سمت جمره وسطی و می‌بینید حضرت ابراهیم با حضرت اسماعیل با هم دارند می‌آیند، نگاه می‌کند می‌بیند اثر آن کارد هست غش می‌کند و مریض می‌شود و می‌میرد؛ یعنی این **عاطفه** این زن است و آن هم **معرفت** او! یعنی معرفتش به امام معصوم این است که اگر او واقعاً چنین امری از جانب خدا گرفته، باید بچاهش را بکشد! اگر ما بودیم می‌گفتیم: خواب دیدی خیر است! یعنی چه **إِنِّي أَرَى فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ؟** (صافات: ۱۰۲) این که اسماعیل می‌گوید: **يَا أَبَتِ افْعَلْ مَا تُؤْمَرُ** این معرفت است. ببینید چه خانواده شکوهمندی هستند!

## دیه ترس!

متأسفانه دین ما را دین خشنی تلقی کرده‌اند! تازه باید بیایید روایات و احکام ما را ببینید! حیف که دین ما را یک مجموعه خشونت‌زا و طالب خشونت ترسیم کرده‌اند. این خالد بن ولید اشتباهی به قبیله بنی مطلق حمله

می‌کند و یکسری آدم بی‌گناه می‌کشد. این فوق بحث عاطفه است؛<sup>۲</sup> (روایاتش در بحث نفس می‌آید). در ادامه روایت دارد امیر المؤمنین را می‌فرستند که دیه بدهند. دیه چه جوری است؟ **لِرَوَعْتِهِمْ فِي النِّسَاءِ**؛ دیه برای زن‌هایی که ترسیده‌اند! یعنی دیه ترس این خانم‌ها را می‌دهند! خیلی حرف است! **وَفَزَعِ صَبِيَانِهِمْ**؛ دیه برای این‌که بچه‌ها جیغ زدند و دیه به کسانی که بابت چنین حرکتی از دست پیغمبر ناراحت شدند!

## حقوق حیوانات در اسلام

از آن طرف می‌آید در حقوق حیوانات:

اولاً شکار رفتن برای تفریح حرام است و سفرش سفر معصیت است و نمازش کامل است، ولی برای قوت و غذا می‌شود شکار رفت.

ثانیاً داری این حیوان را می‌بری اگر پایش در گِل لیز خورد نباید بزنی؛ چون تقصیر خودش نبوده. - اگر کبوتری را می‌خواهی شکار کنی، صبح شکار کن، شب در وضعیت آرامش خودش است مبادا هول کند. جلوی بچه‌هایش او را نکش! بچه‌هایش ناراحت می‌شوند.

- کشتن پرندۀ‌ای که بال در نیآورده و در لانه است حرام است؛ چون لانه‌اش پناهگاه امن خداست. پرنده باید بال درآورد تا بتوانی شکارش کنی.

- اگر گاو و شتر بچه دارند اگر شیر او را می‌دوشی باید برای بچه‌اش بگذاری، حتی اگر بچه ندارد تا آخر نباید بدوشی؛ چون حیوان اذیت می‌شود.

- توی صورت اسب نزن؛ چون حیوان شخصیت دارد.

## وظیفه حاکم اسلامی در دفاع از حقوق حیوانات

---

<sup>۱</sup>. ما شوخی گرفتیم که این بنده خدا، یک روح الهی جلوی من نشسته است، حتی ما داریم که اگر کسی به حیوان فحش بدهد حرام است، آن وقت از جلوی ماشین من یک حیوان می‌پیچد، فحش می‌دهم و حواسم نیست که این یک روح زنده است

این‌ها دیگر بحث عاطفه نیست. این‌ها بحث **حقوق یک نفس محترمه** است. شما حق نداری یک سوسک را که با تو کاری ندارد بکشی! بعضی سوسک تو بیابان را هم می‌کشند! اگر موذی باشد می‌توانی بکشی و الا حق نداری! این یک جان محترم است. کجا در کنفوانسیون حقوق حیوانات چنین چیزهایی را می‌بینید! کجا چنین دستوراتی وجود دارد؟! ابواب روایات درباره حیوانات در ابواب «قصاص فی النفس» است. این‌ها را فقط به عواطف نگیرید، گرچه خیلی آدم را عاطفی می‌کند، ولی شما حواست باشد به این که چه جوری با این پرنده برخورد کنی؟ با این حیوان موذی چه جوری برخورد کنی! این که دستور است خیلی برشان حمل نکنید و خیلی بهشان سخت نگیرید! مثل خانواده تو خوراک و مسکن آنان به عهده توست، به طوری که اگر در خوراک و مسکن آن‌ها کوتاهی کنی، وظیفه حاکم اسلامی است که بیاید از حقوق این‌ها دفاع کند که مثلاً چرا شما درست به این گوسفندها غذا نمی‌دهی! همه این‌ها در کتب فقهی است. ما چنین دینی داریم! این‌ها که از حقوق بشر و حیوانات می‌گویند کجا به ترسیدن زنان و گریه کودکان دیه می‌دهند؟! کجا دارند که شکار حرام است؟! این‌ها فوق بحث عاطفه است و عواطف انسانی چیزی است که ان‌شاء الله خدا به ما بدهد و هرچقدر بیشتر بدهد بهتر است!

### گریه کردن نشانه آدم بودن است

از استاد مطهری نقل است که آیا تو بچه‌ات را دوست داری و امام حسین بچه‌اش را دوست ندارد؟ آیا امام حسین فرزندانش را به جنگ می‌فرستد و گریه نمی‌کند؟ چه کسی می‌گوید امام برای حاج‌آقا مصطفی گریه نکرد!

امام وقتی خبر آقا مصطفی را دادند در جمع گریه نکرد؛ چون سوء استفاده می‌شد. در خلوت بسیار گریه کرد و باید می‌کرد و این نشانه آدم است. القاء نکنید که هر که گریه نمی‌کند، خیلی آدمی قوی است! آدم قوی این جوری است که **تَدْمَعُ الْعَيْنُ وَيَخْزُنُ الْقَلْبُ وَلَا تَقُولُ مَا يُسْخِطُ رَبَّنَا.**

(سؤال) در روایات حد آن آمده. گفته‌اند زن برای شوهرش خود را بزند اشکال ندارد، ولی برای مرد اشکال دارد! البته این‌ها جای توضیح دارد. اگر زنی در مرگ شوهرش توی صورت خودش بزند و گریبان چاک کند اشکال ندارد؛ چون در خانم‌ها این اتفاق می‌افتد و خانم‌ها از این وجه عاطفی‌تر و انسان‌تر هستند و دارند با همین عاطفه‌شان کارهایی را در این دنیا پیش می‌برند ولی اگر مردی در مرگ زنش چنین کاری بکند، معلوم است خیلی از کوره در رفته؛ یعنی خیلی تعادلش به هم ریخته، لذا این حرکات به جنسیت ربط دارد و به طور خاص در مورد ابی‌عبدالله حسین هم فرق دارد! این‌جا هم یک حد دیگری دارد. که داریم **وَعَلَىٰ مِثْلِهِ تَلَطَّمَتُ الْخُدُودُ**؛ اگر کسی کار از دستش در برود در مثل جریان امام حسین کسی توی صورت خودش بزند، لطمه به صورتش بزند اشکال ندارد. دیگر روشنفکر نشوید که چرا طرف دارد توی صورتش می‌زند؟ وقتی گفته‌اند پرنده را جلوی جوجه‌هایش نکشید، این‌جا که عزیز فاطمه را جلوی عزیزانش کشتند، **وَعَلَىٰ مِثْلِهِ تَلَطَّمَتُ الْخُدُودُ**.

یکی این‌جا فرق می‌کند و یکی در مورد زن و شوهر. ضربه به بدن به صورت معتنابه اشکال دارد. آقای مروارید از افراد دائم البكاء بود. از بس اشک می‌ریخت دو طرف گونه‌اش زخم بود. در مورد امام سجاد هم همین حرف هست. این‌ها به عنوان وصف خوب در نهج البلاغه آمده که کجایند آن یارانی که از بس که سجده کرده بودند پیشانی و زانوانشان ...؛ یعنی در این حد ضرر زدن به بدن که ضرر معتنابه‌ی محسوب نشود اشکال ندارد. این لطمه هم به این معناست که دارند مصیبت می‌خوانند آنقدر که اراده از بین می‌رود؛ مثلاً آقای حکیم روی منبر دارد مقتل می‌خواند و می‌خواند تا این‌که از خود بی‌خود می‌شود و مقتل را بر سرش می‌کوبد و از منبر به زیر می‌افتد. این‌جا اشکالی ندارد.

(۱۱): **قَالُوا يَا أَبَانَا مَا لَكَ لَا تَأْمَنَّا عَلَىٰ يُوسُفَ وَإِنَّا لَهُ لَنَاصِحُونَ**

در قرآن‌های رسم الخط عثمان طه روی نون **تَأْمَنَّا** یک لوزی گذاشته و جور خاصی خوانده می‌شود؛ به خاطر این‌که این لغت در اصل **تَأْمَنَّا** بوده که دو نون در هم ادغام شده؛ یعنی ای پدر چه شده که ما را بر یوسف امین نمی‌دانی؟ در حالی که ما برایش ناصح‌ایم.

## ترفند رسمی شیطان در طول تاریخ

از این آیه در می‌آید که محیط خانوادگی یعقوب محیط امنی نبوده و ظاهراً چندین بار آمدند اجازه بگیرند و نتوانستند. از همین **لَا تَأْمَنَّا** مشخص است که یک سابقه‌ای داشته که می‌خواستند اجازه بگیرند و اجازه نمی‌داده **وَأَنَا لَهُ لَنَاصِحُونَ**؛ ما هم که خیرخواه او هستیم. کلاً هر کسی بخواهد **فَرِيب** بدهد همین را می‌گوید! شیطان هم به آدم و حوا همین را می‌گوید: **وَقَاسَمَهُمَا إِنِّي لَكُمَا لَمِنَ النَّاصِحِينَ** (آل عمران: ۲۱)؛ دو تایشان را قسم داد که من برای شما **ناصح** و خیرخواهم. همه با این ترفند جلو می‌آیند.

حالا این برادران این خیرخواهی‌شان را چه جوری اثبات بکنند؟ چه منطقی بیاورند تا این اجازه را از یعقوب بگیرند؟

## ضرورت تفریح برای مؤمن

(۱۲): **أَرْسَلَهُ مَعَنَا غَدًا يَرْتَعُ وَيَلْعَبُ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ**؛ با ما بفرستش فردا تا یوسف بچرد (مرتع یعنی چراگاه) یک تفریحات سالمی داشته باشد و بازی بکند. از این آیه و آیه قبل مشخص است که یوسف نوجوان است؛ چون درباره آدم بچه‌سال می‌گویند با ما بفرستش. حضرت یعقوب در این جا کم می‌آورد؛ چون این ساعتی برای تفریح داشتن منطقی مورد پذیرش است. مثلاً چرا اینقدر چسبیده به درس و مشق؟ ولش کن یک خرده بیاید فوتبال و کوه و دشت و صحرا. در نهج البلاغه (حکمت: ۳۹۰) هم داریم که **لِلْمُؤْمِنِ ثَلَاثُ سَاعَاتٍ**؛ مؤمن سه وقت دارد: **فَسَاعَةٌ يُنَاجِي فِيهَا رَبَّهُ**؛ یک وقتی برای مناجات با خدا، **وَسَاعَةٌ يَرْمُ مَعَاشَهُ**؛ یک وقتی دارد مرمت معاشش را می‌کند، **وَسَاعَةٌ يُحَلِّي بَيْنَ نَفْسِهِ وَبَيْنَ لَذَّتِهَا**؛ یک وقتی را هم برای لذت‌های حلال خالی می‌کند.

این وقت لذت هم بایستی است و داریم که **فَإِنَّ هَذِهِ السَّاعَةَ عَوْنٌ لِّتِلْكَ السَّاعَاتِ** (خصال، ر ۱۳، ص ۵۲۵) است و اتفاقاً این ساعات تفریح کمکی برای آن ساعات دیگر است و این باید باشد. البته این برای شما بدآموزی دارد چون علی القاعده اجرا می‌کنید، اما این کسانی که فکر می‌کنند زندگی درس است و درس است و کار، اشتباه می‌کنند، به خصوص در دوران نوجوانی! از یک حاج آقای پیرمردی اخلاق زندگی را یاد نگیرید که او دارد چه



کار می‌کند! این دیگر آردهایش را بیخته و الکش را آویخته. خیلی وقت‌ها این‌ها در مسائل خانوادگی به این جا رسیده‌اند که مثلاً آقای امجد در خانه پیدایش نمی‌شود و خانمشان هم پذیرفته اما من نمی‌توانم از او یاد بگیرم و در زندگی خانوادگی مثل او رفتار کنم. دائم از من می‌پرسند چقدر می‌خوابید؟ آقا چه کار داری؟ برو قشنگ بخواب! خوابیدن مهم نیست مهم این است که وقتی بیداری زنده باشی! کار بکنی! ما می‌خواهیم طبق یک برنامه‌ای خوابمان را بکنیم ۴ ساعت و این اشتباه است! خود آقای شبیری زنجانی مرجع می‌گفتند: این آقا ناصر (آیت الله مکارم) آن موقعی که طلبه بودیم پنج‌شنبه بعد از ظهر و جمعه‌اش تعطیل بود و می‌رفت فوتبال بازی می‌کرد. (الان آقای شبیری با آقای مکارم هم‌سن هستند و ۷۰ سال دارند) و الان من ساعت ۱۰ هم نمی‌توانم شروع به کار کنم اما آقا ناصر ساعت ۶ صبح پشت میز کارش است!

گاهی با نشاط جوانی از مایه می‌خورید و جلو می‌روید و این کار را نکنید! ورزش، باشگاه، فوتبال و کوه بروید و این‌ها هم وقت تلف کردن نیست. گاهی درس و کار را تعطیل کنید و بروید مسافرت. غصه هم نخورید. وقتی شما این کار را در برنامه‌تان نگذاشتید، پس فردا هم که ازدواج کردید در برنامه خانواده‌شان هم نمی‌گذارید. می‌بینید سال به سال مسافرتی نمی‌روند و به دشت و صحرا نمی‌زنند!

سَاعَةٌ يُخَلِّي بَيْنَ نَفْسِهِ وَبَيْنَ لَذَّتِهَا فِيمَا يَحِلُّ وَيَجْمَلُ؛ البته آن تفریح باید نیکو باشد و زیوری به آدم بدهد. مثلاً برویم قلیان! این تفریح خوبی نیست! کم کم ممکن است این‌ها به تفریحات ناجوری هم ختم بشود. حتی تفریح در مطالعات خودش یک مطلبی است. وسط بحث علمی دوتا شعر هم بخوانید

وَلَيْسَ لِلْعَاقِلِ أَنْ يَكُونَ شَاخِصًا إِلَّا فِي ثَلَاثٍ: مَرَمَةٌ لِمَعَاشٍ، أَوْ خُطْوَةٌ فِي مَعَادٍ، أَوْ لَذَّةٌ فِي غَيْرِ مُحَرَّمٍ؛ عاقل باید در این جور جاها دیده بشود و این‌ها هر کدام چقدر باشد امری عقلایی است، نه این‌که ۲۴ را تقسیم بر سه کنیم، بشود ۸ ساعت تفریح در روز! مگر این‌که خواب را هم ضمیمه تفریح کنیم.

**پیامبران هم در مسیر رشد هستند**

سؤال دیگر این که چطور یعقوب بوی پیراهن یوسف را از ۸۰ فرسخی می‌شنود ولی نمی‌فهمد یوسف را به چه انداخته‌اند که لابد دو کیلومتر آن طرف‌تر است؟

سؤال دیگر این که مگر این‌ها علم غیب ندارند، چرا اجازه داد بروند؟ از اول خودش در داستان خواب از کید این‌ها گفت. آیا این ظلم به حضرت یوسف نبود؟

جواب سؤال اول این که خود یعقوب هم در این وسط دارد رشد می‌کند تا برسد به این که آن شامه‌اش کاملاً باز بشود که **وَلَمَّا فَصَلَتِ الْعِيرُ قَالَ أَبُوهُمْ إِنِّي لَأَجِدُ رِيحَ يُوسُفَ لَوْلَا أَنْ تُفَنِّدُونِ (۹۴)** این جا که فقط صحنه رشد یوسف نیست! هرکسی که از گرد راه برسد که به او فضیلتی نمی‌دهند! این که **وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ (بقره: ۱۲۴)** شد امام! باید یک ابراهیمی پیدا بشود، تبر به دستش بگیرد، با مشکلات دست و پنجه نرم بکند، بیندازندش در آتش، تا ابراهیمی مظهر اسم محیی خداوند بشود! **رَبِّ أَرْنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَىٰ (بقره: ۲۶۰)**؛ خدایا چه جوری مرده زنده می‌کنی که خداوند بگوید: حالا خودت مرده را زنده کن! از گرد راه نرسیده که به این‌جا نرسید! در صد و چند سالگی باید بچه‌اش را زیر تیغ ببرد و آن **امتحانات** بشود و این مسیر را طی بکند تا آخر بشود امام! باید یک مسیری طی بشود تا آن **قابلیت** پیدا بشود. البته یک **توفیقاتی** و امکاناتی هم هست؛ برای همین پیغمبر می‌گویند: **تَعَطَّرُوا بِالْأَسْتِغْفَارِ لَا تَفْضَحَنَّكُمْ رَوَائِحُ الذَّنُوبِ**؛ با استغفار خودتان را عطر بزنید که بوی گند گناه شما را مفتضح نکند! شما چه می‌دانید کسی از اولیای خدا از کنارتان رد نمی‌شوند! آن که شامه دارد این بو را احساس می‌کند. در یک مورد معدودی هم ممکن است خدا توفیق بدهد و ما هم احساس بکنیم تا بفهمیم چنین چیزهایی هم هست. بوی گند فضا، تاریکی فضا. بارها از آقای امجد به عنوان یک ولی خدا دیده‌ام که وارد جایی می‌شوند و می‌گویند: چرا این‌جا این جوری است؟ ممکن است مال حرام در این مجلس باشد! من از احوال آن‌جا خبر داشتم و ایشان می‌دید! یا گفته‌اند چقدر این‌جا نورانی است! چقدر این‌جا در و دیوار حلال است! ممکن است گاهی اولیای خدا از این چیزها را رو بکنند که نشان بدهند واقعاً خبرهایی هست. البته نمی‌گوییم هر کسی از این حرف‌ها زد ... در این چیزها حقه‌بازی زیاد است!

## انبیاء و امامان با بینات قضاوت می کنند نه با علم غیب

سؤال بعد این بود چرا با توجه به این که حضرت یعقوب عاقبت این قضیه را می دانست، چرا اجازه داد یوسف را ببرند؟ ببینید! این ها که علم غیب دارند؛ ائمه و انبیاء، علم غیب شان تثبیت شده است؛ یعنی ثابت شده که این ها علم غیب دارند. آیات قرآن دارد: **وَقُلْ اَعْمَلُوا فَسَيَرَى اللّٰهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ** (توبه: ۱۰۵)؛ شما بروید عمل کنید ولی حواستان باشد خدا و رسول و مؤمنون عمل تو را می بینند. در جا در موضع عمل، عمل تو مشاهده می شود و این برهان عقلی هم دارد. در دم ائمه و امام زمان حتی خواطر تو را می بینند.

در عبارات بلند جامعه کبیره راجع به معصوم می گویند: **وأجسادکم فی الأجساد ونفوسکم فی النفوس**؛ برای امام این هنر نیست که بدنش در بدن بقیه باشد؛ چون بدن همه در بدن بقیه است، بلکه حرف این است که عالم به منزله بدن **امام زمان** و انسان کامل است! او تو را با تمام خواطر دارد می بیند و پشت این ها برهان عقلی هم خوابیده. تو با فیضی که از کانال او می آید می توانی گناه بکنی! پیغمبر دارد می بیند، ولی خود پیغمبر گفته: جریان محاکم قضائی جریان **متداول** است که من هم با بینه و ایمان کار می کنم. چه جوری در محاکم قسم می خورند و شاهد و دلیل می آورند! در رفتار عادی بنا بر علم غیب نیست. اگر یک موقعی یک خضری پیدا می شود، آن کاری به صورت **مقطعی** است که می زند کشتی سوراخ می کند و آدم می کشد و ...، حتی امیر المؤمنین جاهای خاصی در محاکم قضائی از این علم غیب استفاده کرده، البته یک تکنیکی دارد که قابل توضیح است تا فقها بفهمند، اما بنای اهل بیت استفاده از علم غیب نیست. وقتی سراغ ائمه بچه سال می روید که از امام جواد شروع شده، می بینید آن ها بیشتر از این کارها می کنند و دلیل هم دارد؛ چون می خواهند امامتشان را تثبیت کنند و زمینه را برای امام زمان آماده کنند. حساب کنید بگویند: این امام شماسست واسطه فیض، در حالی که ۵ ساله است! خوب قبول کردنش سخت است، لذا در آن جا کرامت امام وسط می آید، لذا امام جواد، امام هادی زیاد از خودشان کرامت بروز می دهند و گرنه بنا بر استفاده از **علم غیب** نیست. علم غیب هم با درس و بحث نیست؛ مثل جریان حضرت داوود است. یک جا دارد **وَعَلَّمْنَاهُ صَنْعَةَ لَبُوسٍ** (انبیاء: ۸۰)؛ ما به داوود فن زره بافی

یاد دادیم که به زره بافی لفظ صنعت اطلاق می‌شود که می‌تواند به بقیه هم یاد دهد. یک چیز دیگر هم هست که دیگر به آن صنعت گفته نمی‌شود **وَالنَّالَةُ الْحَدِيدَ** (سبأ: ۱۰)؛ این که آن را در دستش الانه (نرم) کردیم. این دیگر زورآزمایی و قدرت بدنی نیست بلکه ما آهن را برایش نرم کردیم و این با **تحصیل علوم** معمولی انجام نمی‌شود.

### استفاده از علم غیب تنها در جایی که انحرافات کلی ایجاد می‌شود

در *کافی*، ج ۷: ص ۴۱۴: امام صادق می‌فرماید: رسول الله فرمودند: **إِنَّمَا أَقْضَى بَيْنَكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ وَالْإِيمَانِ**؛ وقتی من می‌خواهم قضاوت کنم با بینه و دلیل و شاهد و قسم که در محاکم قضائی هست قضاوت می‌کنم (دقت کنید که این‌ها به عصمت لطمه نمی‌زند) **وَبَعْضُكُمْ أَلْحَنَ بِحُجَّتِهِ بِبَعْضٍ**؛ بعضی با دلیلی بعضی را فریب می‌دهند. من هم فریب می‌خورم و به آن طرف رأی می‌دهم **فَأَيُّمَا رَجُلٍ قَطَعْتَهُ مِنْ مَالِ أُخِيهِ شَيْئًا**؛ اگر کسی با بینه آمد و تکه‌ای از مال برادرش را برداشت و من آن مال را جدا کردم **فَإِنَّمَا قَطَعْتَهُ قِطْعَةً مِنَ النَّارِ**؛ فکر نکن حالا که من پیغمبر قضاوت کردم بروی حال بکنی با این مال بلکه من یک تکه آتش به او داده‌ام. او خودش باید حواسش باشد ولی من بالبینات و الایمان دارم قضاوت می‌کنم. البته یک جاهایی اگر ببینند انحرافات کلی ایجاد می‌شود از علم غیب استفاده می‌کنند.

معروف است که پیغمبر شترشان در بیابان گم شد، ملت را بسیج می‌کنند که شتر را پیدا کنند. یک نفر می‌گوید این پیغمبر از بهشت و جهنم و عالم و آدم و ملائکه خبر می‌دهد، آن وقت نمی‌داند شتر خودش کجاست؟ تا این به ذهن او خطور می‌کند و می‌آید چنین سؤالی طرح کند، حضرت می‌گویند: بس است! شتر پشت آن کوه است بردارید بیاورید؛ یعنی وقتی قرار است یک چنین انحرافات تولید بشود، از علم غیب استفاده می‌کنند. برای همین ابواب روایات مفصلی داریم که ائمه این جوری هستند که **لو شاؤوا عَلِمُوا عَلِمُوا**؛ وقتی بخواهند بدانند به آنان می‌آموزند. بخواهند بدانند می‌دانند ولی نمی‌خواهند بدانند حالات شما را، یا این که پشت

این دیوار چه خبر است؟ پس این که چرا یعقوب این کار را کرد چون منطق این برادران قوی بود و نیاز نوجوان را به تفریح بیان می کند و یعقوب هم نمی خواست از علم غیب استفاده کند.

### خودتان باشید!

شما هم خودتان باشید! کس دیگر نباشید! از شما توقع می رود یک جوان برشته آتش پاره باشید! در مسافرت جهادی هم گفتم: معنویت جوان این نیست که یک گردن کج و یک تسبیح بلند داشته باشد. این دست پینه زده از بیل و آن قهقهه مستانه از آیات خداست. همین ها ذکر الله است. خود پیغمبر هم شوخی ها می کردند؛ مثلاً ملت از جنگ تبوک برگشتند، پیغمبر مسابقه شترسواری راه می اندازند. پیغمبر پیغمبر بالا منبر نیست. لذا حضرت یعقوب این منطق را می پذیرد. نمی گوید که این احتیاج به چریدن ندارد و باید درسش را بخواند! فقط می گوید:

(۱۳): قَالَ إِنِّي لَيَحْزُنُنِي أَنْ تَذْهَبُوا بِهِ وَأَخَافُ أَنْ يَأْكُلَهُ الذِّئْبُ وَأَنْتُمْ عَنْهُ غَافِلُونَ؛ ذهب؛ یعنی رفت و این فعل با

باء متعدی می شود، پس «ذهب به»؛ یعنی برد. می گوید: من را این موضوع خیلی ناراحت می کند که شما او را ببرید و گرگ او را بخورد، در حالی که شما از او غافلید.

حالا چرا چنین چیزی گفته؟ شاید بیابان های کنعان گرگ خیز بوده! در تفاسیر نقل شده که تلقین کذب نکنید مثل کاری که یعقوب با بچه هایش کرد! این ها اصلاً نمی دانستند که باید چنین حيله ای سوار کنند، خود یعقوب به این ها یاد داد؛ مثل این که یک بچه گیر بیاورم و به او بگویم: پسر جان این میخ را می بینی یک وقت توی پریش نکنی! خود این یک جور تلقین یک کار اشتباه است.

البته این اشتباهی نیست که به عصمت هم لطمه بزند و محتمل است که بیابان های کنعان گرگ داشته و این هم بچه بوده.

این ها جواب دلیل اول یعقوب را نمی دهند؛ چون که یک صبح تا بعد از ظهر می خواهند بروند و بیایند اما جواب دلیل دوم یعقوب را می دهند:

(۱۴): قَالُوا لَئِنْ أَكَلَهُ الذَّيْبُ وَنَحْنُ عُصْبَةٌ إِنَّا إِذًا لَخَاسِرُونَ؛ اگر گرگ او را بخورد، در حالی که ما یک جمعیتی هستیم، در آن صورت ما زیان کاریم. و منظورشان زیان اخروی نیست؛ یعنی مثلاً با چه رویی بیاییم! این مثل آن آیه است که مشرکین می گویند: وَلَئِنْ أَطَعْتُمْ بَشَرًا مِّثْلَكُمْ إِنَّكُمْ إِذًا لَخَاسِرُونَ (مؤمنون: ۳۴)؛ اگر بشری مثل تو را بخواهیم اطاعت کنیم، آبرویمان می رود. تویی که یا کل الطعام و یمشی فی الاسواق هستی! ما یک باند هستیم و آن وقت راجع به ما چه می گویند؟!

(۱۵): فَلَمَّا ذَهَبُوا بِهِ وَأَجْمَعُوا أَنْ يَجْعَلُوهُ فِي غِيَابَتِ الْجُبِّ وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِ لَتُنَبِّئَنَّهُمْ بِأَمْرِهِمْ هَذَا وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ؛ در ترجمه آیه چند تا نکته ادبی وجود دارد که اگر تحت اللفظی معنا کنید احساس می کنید یک چیزی کم دارد! فَلَمَّا ذَهَبُوا بِهِ؛ همین که بردندش وَأَجْمَعُوا؛ و هم داستان شدند أَنْ يَجْعَلُوهُ فِي غِيَابَتِ الْجُبِّ؛ این که بیندازندش در نهان خانه چاه، ( جمله تمام می شود)؛ این جا آدم منتظر یک جواب شرط است و این نشان اهمیت مطلب است و نکات ادبی و قرآنی دارد. خود این مخفی گذاشتن جواب شرط و آوردن واو که با وَأَوْحَيْنَا شروع می شود، نشان از اهمیت مطلب است؛ یعنی مطلب خیلی عظیم است. حالا این چه مطلب عظیمی است؟

آقای قرطبی در تفسیر الجامع لأحكام القرآن چیزهایی نوشته که اگر سند معتبری داشته باشد، خیلی به درد فیلم سازها می خورد. طرح برادران یوسف این است که پیراهن یوسف را می خواهند دریاورند و خونی کنند و ببرند، این جا حضرت یوسف عجز و لابه خاصی دارد و وصیتی دارد شبیه آن چیزی که امام حسین دارد! که برای من این جوری گریه کنید! آدم وقتی این بخش را می خواند گریه اش می گیرد. عملاً کاری می کند که رأی یک عده زده می شود و شاهدهی هم دارد برای این که رأی یک عده زده می شود. آیه ۱۰ را ببینید:

قَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ لَا تَقْتُلُوا يُوسُفَ وَأَلْقُوهُ فِي غِيَابَتِ الْجُبِّ يَلْتَقِطُهُ بَعْضُ السَّيَّارَةِ إِنْ كُنْتُمْ فَاعِلِينَ؛

القوم؛ یعنی پرتش کنید. حالا این آیه را ببینید: وَأَجْمَعُوا أَنْ يَجْعَلُوهُ فِي غِيَابَتِ الْجُبِّ (۱۵)؛ بگذاریدش گویا از آن خشونت اولیه کاسته شده و روایت چیزهایی را راجع به این معنا تأیید می کند.

وحی موجب جزم علمی و اطمینان قلبی

آن یوسف با آن عجز و لابه و آن حادثه سنگینی که دیگر از آن یاد نمی‌شود؛ یعنی همین که این‌ها با هم همداستان شدند که او را در چاه بیندازند ... cut دیگر بقیه‌اش را نگویم! در این حالت بدانید به داد مؤمن می‌رسند. در آن لحظاتی که دلش از همه جا بریده و فکر می‌کند دیگر خیلی دارد به او فشار می‌آید و این‌جا ته خط است دارد: **وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِ لَتُنَبِّئَنَّهُمْ بِأَمْرِهِمْ هَذَا وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ**؛ در همین حال به او وحی کردیم. این هم وحی‌ای نیست که به پیامبران می‌کنند. یک **وحی** از سنخ علم است؛ یعنی یک **جزم علمی** به آدم دست می‌دهد. یک وحی هم عملی است؛ یعنی عملاً به دل او یک اطمینانی می‌دهند. برای خود شما پیش آمده که وسط یک بحران‌هایی دلتان مطمئن می‌شود! خدا راجع به مادر موسی می‌گوید: **وَأَصْبَحَ فُؤَادُ أُمِّ مُوسَى فَارِغًا إِنْ كَادَتْ لَتُبْدِي بِهِ لَوْلَا أَنْ رَبَطْنَا عَلَى قَلْبِهَا لِتَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ** (قصص: ۱۰)؛ دل مادر موسی خالی شد. اگر دل او را محکم نمی‌گرفتیم، نزدیک بود برود لو بدهد! از آن طرف دارد **إِذْ أَوْحَيْنَا إِلَى أُمِّكَ مَا يُوحَى \* أَنْ اقْذِ فِيهِ فِي التَّابُوتِ فَاقْذِ فِيهِ فِي الْيَمِّ فَلْيُلْقِهِ الْيَمُّ بِالسَّاحِلِ** (طه: ۳۹-۳۸)؛ ما به مادرت وحی کردیم که او را در تابوت بگذار! ببینید مادر موسی یک عزم جزمی پیدا کرده که چنین کاری نکند؛ بچه‌اش را در جعبه قایق مانندی بگذارد و رها کند در آب خروشان نیل.

### در بحرانی‌ترین حالات خداوند قلب مؤمن را به دست می‌گیرد

این حالت حالتی است که برای قلوب مؤمنین در سیاه‌ترین حالات اتفاق می‌افتد و در بحرانی‌ترین حالات و **وَرَبَطْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ** (کهف: ۱۴)؛ یکهو خدا قلبتان را می‌گیرد. لذا داریم **وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ** (انبیاء: ۷۳)؛ خداوند فعل را به آن‌ها وحی می‌کند از سنخ یکسری الهامات که از اجزاء نبوت هم هست که **قَلْبُ الْمُؤْمِنِ بَيْنَ إصْبَعَيْنِ مِنْ أَصَابِعِ اللَّهِ**؛ قلب مؤمن بین دو انگشت از انگشتان خداست. مثل این که پیچ رادیو را تنظیم می‌کنید تا امواج را بگیرد و گرنه تمام چیزهایی که رسول الله می‌گوید در قلب هست، فقط موج فرکانس قلب ما تنظیم نیست. تنظیم بشود، می‌گیرد. این که دارد؛ **وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِ لَتُنَبِّئَنَّهُمْ بِأَمْرِهِمْ هَذَا وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ** ما وحی کردیم که **لَتُنَبِّئَنَّ** تأکید با لام و نون تأکید ثقیله قطعاً و جزماً یک قلب مطمئن وسط چاه به او دادند.

با این حوادث تلخ از پا در نیایید! اتفاقاً بدانید در **اوج سختی** و ناامیدی یکهو یک اتفاقی می‌افتد. این کار را هم می‌کنند تا شما روی امکانات خودتان حساب نکنید! روی امکانات خدا حساب بکنید. خیلی وقت‌ها دوستان دارند اما تا وقتی داری روی امکانات و معلومات خود حساب می‌کنی رهایت می‌کنند تا حساب‌های خودت را بکنی، خوب که بادت خالی شد و نشستی، **وَيَرْزُقُهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ** (طلاق: ۳)؛ از آن جا که گمان نمی‌کنی می‌رسد. تا حواست باشد که این روی امکانات و صلاحیت خودت نبود، روی فضل ما بود؛ یعنی فوق استحقاق خودت بود.

**لَتَنْبِتَنَّهُمْ بِأَمْرِهِمْ هَذَا؛** بی‌بروگر و قطعاً به آن‌ها خبر خواهی داد؛ یعنی تو از این مهلکه در می‌روی **وَهُمْ لَأَيَّشَعُرُونَ؛** در حالی که قضیه را نمی‌دانند و نفهمیدید که آن یوسف تو هستی!

چند شاهد بیاورم در این لطیفه ادبی که جواب شرط را نمی‌آورند و این برای اهمیت فوق العاده مطلب است:

**أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُدْخِلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَأْتِكُمْ مَثَلُ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ مَسْتَهْتِمُ الْبَاسَاءِ وَالضَّرَّاءِ وَزُلْزَلُوا حَتَّى يَقُولَ الرَّسُولُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ مَتَى نَصُرَ اللَّهُ أَلَا إِنَّ نَصْرَ اللَّهِ قَرِيبٌ** (بقره: ۲۱۴)؛ فکر می‌کنی همین جوری به بهشت می‌روی؟ در حالی که مثل گذشتگان برایت اتفاق نیفتاده باشد **مَسْتَهْتِمُ الْبَاسَاءِ وَالضَّرَّاءِ** که خوب بچلانندت **وَزُلْزَلُوا؛** و بتکانندت **حَتَّى يَقُولَ الرَّسُولُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ مَتَى نَصُرَ اللَّهُ** تا جایی که همه جیغشان در بیاید که کو این نصر خدا؟ به محض این که این را گفتم بعدش دارد: **أَلَا إِنَّ نَصْرَ اللَّهِ قَرِيبٌ؛** به مو می‌رسانندت ولی پارهات نمی‌کنند. از خدا مطمئن باش. با این قلب مطمئن باش تحت مدیریت خدا هستی. خدا بهترین مربی و معلم است بین سختی‌ها یک توفیقاتی می‌دهد و آیش می‌کند. ما را بهتر از خودمان می‌شناسد: **فَإِنَّهُ يَعْلَمُ السِّرَّ وَأَخْفَى** (طه: ۷) است؛ هم سر را می‌داند و هم اخفای از سر را می‌داند؛ یعنی آن چیزی که خودت هم نمی‌دانی چه هستی او می‌داند. شرایط تو را می‌داند. گاهی ممکن است شما را به گناه بیندازد و خودش هم می‌داند که چکار می‌کند. ببینید آن چیزی که وظیفه من است چیز دیگری است. وظیفه من این است که از گناه اعراض بکنم. خدا کار خودش را بلد است انجام بدهد.



## عبودیت غیر از عبادت است

(سؤال) خیرش این است که شما باد نکنی! ۴ روز نماز صبح بخوان (نماز صبح هم یکی از کارهای مهم شده) به خودت می‌گویی: عجب! اتفاقاتی دارد می‌افتد! تا این حرف‌ها را می‌گویی روز پنجم نماز صبحت قضا می‌شود. یا می‌بینی دچار یک گناه درب و داغانی می‌شوی که در حد شما نبود! مثلاً یک‌هوا یک عربده‌ای می‌کشی که می‌گویی این من نبودم! این همان جایی است که به خودت گفته‌ای: من چقدر سلیم النفس هستم! اصلاً کسی از من دادی شنیده؟! تاریخ را ورق می‌زنی! همان وقت خدا بادت را خالی می‌کند. عبودیت هم یعنی همین! نه این که چقدر نماز بخوانی. عبودیت یعنی عبد خدا باشی و در برابر خدا بادت خالی شده باشد.

چون از او گشتی همه چیز از تو گشت      چون از او گشتی همه چیز از تو گشت

## خداوند چگونه با گناه انسان را رشد می‌دهد

(سؤال) منتها گناه داریم تا گناه

گفته بودم نخورم می‌در همه عمر      به جز از امشب و فرداشب و شب‌های دگر

گاهی کسی این جور گناه می‌کند و گاهی کسی وقتی گناه می‌کند اینقدر حالش از خودش بد می‌شود که بابت آن می‌رود ده تا ثواب می‌کند، ده تا تصمیم بلند می‌گیرد. این همان گناهی است که **يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ** (فرقان: ۷۰)؛ یعنی خدا برداشته این گناهِش را تبدیل به حسنه کرده. او با این گناه **رشد** کرده! حتی از آن طرف داریم که گاهی اوقات خود شیطان می‌آید شما را برای نماز صبح بیدار می‌کند؛ البته لب‌طلایی! چون وقتی خواندی می‌گویی: آخیش خواندم! اما اگر ۵ دقیقه بگذرد و نمازت قضا شود: می‌گویی: اه ما هم شدیم طلبه! به ما هم می‌گویند بچه مؤمن! اگر قبل اذان صبح احساس کردی کسی دارد هل‌تان می‌دهد، بلند شوید و خدا را شکر کنید اما اگر دم طلوع آفتاب احساس کردید با یک لگد دارید بیدار می‌شوید، شک کنید!

صلوات!